

را نه خواهد لبده فرمود صفا و مروه همچو چاکه پیش خانه ملک شود و نگاه
در انجا ملک نشینند زیرا که آن هر دو از شکار الدلتی اند باز فرمود و صفا
و مروه مفت سر چاشند زیرا که بجلیت سی و نوا در هر گزت غیر متکرره است
پس مفت سر از قیمت مفت مفت است لبده فرمود عرغه همچون چاکه که ملک
درین جا بارعام میدهد پس مردمان در انجا جمع میشوند هر وقت که ملک لعل
بجوده آید پس هر وقت که ملک بارعام میدهد خود را از زینت نه کند بسیار از
کردن بدین سبب هیچ در عرغه نشاند زیرا که حصول قبله در انجا بکمال میشود و لبده
فرمود ا حرام همچون استعداده که از صفت دیدن ملک کند بخوبی با هم استعداده
در دیدن سبب نه و نه بترکت نه نیست است و در شتی ذات خود را همچون است
بدین سبب منع کرده شد در ا حرام کس نه رنجانیدن تا حد که فرمود که موزیانرا
مرجا بنید شیخ ما قطب الدو بیای فرمودند منقول است از شیخ المشایخ قطب
نصیر الدین محمود حنیفه خوانده بحجت وصول بار عزوجل و آن شش چیز است
و دام و صندوق و ام صوم صوری و صوم معنوی صوم صوری معروف است و صوم
معنوی آنست که افطار بر تقییل طعام مقتضی از صوم انقیاد نفس است
و در صوم معنوی آن حاصل است سیوم سکوت جن ذکر حق سبحانه و تعالی
چهارم دوام خلوت پنجم دفعه خال که هیچ خطره جن حق در خاطر نگذاری از
خطره شر مراد است لبده فرمودند هر دو مرادند خال خطره شر و خاله خطره حیران

هر دو جزئی است ششم ذکر باربط پیرو از میسر ذکر مراد مراقبه است
و مراقبه صفت بعضی مشایخ گفته اند المراقبه آن تذکره قلبک بان الله
ناظر علیک و آن از قبیلۀ علی است و بعضی گفته اند مراقبه آنست که همچون
لصور کنی که تو حق را بطول بینی و آن از قبیلۀ تصور است رباط پیرو
صفت تعلق قلب المرید بالشیخ المجرب چون سعادت قدم بوجه وصل شد سخن
در عشق بود قال شیخنا قطب الدولیا یکی مردی بود بگو محلقه گردید ناگاه
لظرویه بر یکی افتاد زیبارو بود همچون آفتاب آن مرد سر و مستبد
و آتش و در دل و آفتاب و در راه آفتاب و آسمان و در دست بود
مراقبه کرد در کوه بر زانو نهاد بر آئینه دل و بی رنگی پیدا شد پس آنرا غیرت
پیدا شد و گفت یا خداوند مرا بچه بلد مستبد کردی و آسمان زد و ای لظم
خواند نظم نه آن مرغی که باشد صید پر دلم نه آن کج که گیسم جان
هرام - نه آن خاکم که رفتم زیر پای نه آن آبم که رو آرم بهر جا
نه آن بادم که در هر کوه درایم نه آن ابرم که از هر سو فورایم
تو مقصودگر مشغول غییم + تو معبود گزند یک دیرم درین حال
آن مرد لعل از مراقبه بیرون نیامده بود یکی خبر آورد آن زیبارو
درین زمان مرد موت میخواست پس آن مرد خوشحال شد و همچون
فلک در جرجخ آمد و این خواند نظم عشق تو نظر بهر که افکند مد از نیاید

برید پیوند و در خانه صبر است میگردیم آن قاعده را غم تو
 برکنند + آن مرغ که از تو بال و پر یافت بدوشی در شوق اسیر هر بند
 بدلی چو نسیم گل نیاید - از سایه غار سیت غور رسند - لبه فرمود
 بعد در نفس حجابیت راه حق تا به شکل هست اما لطف بجان و حق
 بسیار من تقرب الی شبر انقربت الیه ذرا عا - محبم
 و محبونه باید که بغیر خدا که دل نه بند و زیرا چه معشوق را شک
 بسیار شود حکایت فرمود که یک مرد هر سر کوک استاده بود صاحب
 جمال بر و گذشت آن مرد مبتلا شد سر خود را بر او نهاد و گفت هر چه
 مرا الهی تو بودی آله صاحب جمال روزی گفت مبارک باشد اما این
 فردی زیرک و دوام من افتد در غایت مرا خواهم دست بر آید
 زیبا تر از من است در این زمان عقب من نه آید و بهیت گفت بهیت
 چو گل باشد چکار آید سیرغ + چو آب آید غم نشاید شیم آن مرد نرم دل بود
 سخن و کتب و حشمت از او برداشت و در عقب نظر کرد سرانند به معشوق را
 غیرت آمد و طباخچه بر و زد و گفت ای مدد بسیار باش اگر عاشق منی
 با غیر چکنی و ای ربا خورانه و باع بر و جانم در سر خویش گیر
 چو عاشق نه کار خوف پیش گیر - تو با این گدای گنده بفر

بدرگاه شایان نیایی محل - لله الحمد والمنة لعل سحر در دستاره
افتاد و حاکمین فرمود که در بعضی کتابت فخر طریقی استخاره این صفت
است اول آنکه قه نوری بسم الله الرحمن الرحیم بخیره من الله الحزین
احکیم لفلان بن فلان افعل وسته رفته بگر نور بسم الله
الرحمن الرحیم خیره من الله الحزین احکیم لفلان بن
فلان لا تفعل پس زیر صلابه دارد پس در وقت بگذارد
و بعد از سلام سرودیم در سه صد بار بگوید استخیر الله بر همه
خیره فی عافیة پس بنشیند و بگوید اللهم خیر لی فی جمیع
اموری فی سیر منک و عافیة پس بگرداند و یک میگردد
اگر افضل سه بار پیاپی بیرون شوند آن کار بگذرد اگر سه لا تفعل
پیاپی بیرون شوند آن کار نرود و اگر یک افضل و دیگر لا تفعل
پس اول را ترک کند و بنشیند که در هیچ کدام پیاپی پیدا نشود و برو عمل کند
و اگر هم مادی شوند کار هم مست و شوق و گفتند در خاطر من
این نغمه آید و اگر که خضت طلبید اذن فرمود لعل سحر در
و مراقبه افتاد شش قطب الاولیا قدس سره فرمودند ذکر چهار
نوع است یک ناسوتی و دوم ملکوتی و سوم جبروتی و چهارم لاهوتی
یعنی ذکر حقیقت احد که ذکر سحر بود این ذکر را نیز لعل سحر

۱۱
۱۲

اجزای ذکر مکاشفه الهوتی نشود و نیز ذکر زبان را ناسوتی گویند
 و ذکر کردن را ملکوتی گویند و ذکر سر را الهوتی گویند و نیز ذکر
 و ذکر روح ناسوتی یعنی ذکر لاله الاله در چهار قسمت اول تیس حلقه
 دوم دو حلقه سیم سه حلقه چهارم چهار حلقه که آنرا ذکر دور نیز
 گویند و دیگر ذکر ملکوتی یعنی الاله در شصت و شش قسمت اول
 یک ضربی و یک کینه دوم دو ضربی و دو کینه سیم سه ضربی و سه
 ز کینه همچنین تا شصت ضربی و شصت کینه نیز گویند و بعضی بنده
 ذکر را بدوازده ضرب هم کرده اند اما حال در این وقت بر آن
 غایت شوق در اصطلاح صوفیان مستهلاک گویند و اصحاب معرفت
 گویند دیگر ذکر جبروتی الله الله و ذکر الهوتی یعنی هو هو نیز
 شصت قسمت همچون ذکر الاله ذکر بندوی حفت مخدوم شش
 مرتبه ^{در هر کس} اینها نقول اینها او نهان نقول او نهان نقول
 ذکر اجابت دعا چهار کینه است یا قریب یا رفیق یا صاحب
 یا محبط یا محیب یا بجا یا رفیق یا رفیق گویند
 ذکر کشف ارواح لایزال شستن همچون شستن از کار
 دیگر اول بگوید یا رفیق یا رفیق و یک مرتبه بگوید

لعه باوید یا روح الروح و ضرب کند بر دل لعه بلند گرداند سر را سوعلو
خویش و بگوید یا روح ما شأ الله ذکر دو ضربی الله است ذکر با سونیز
دو ضربی است ذکر یا محمد نیز دو ضربی ذکر یک حلقی بر طریقت طبعوتر

یا حی یا قیوم ذکر سنده وی سه ضربی و هی هی هی راهی هی
ذکر هر ه ه ه ذکر یا احد یا صمد یا سبوح یا قدوس چهار رکنی ذکر الله هو
الله هو یک حلقه ذکر حق حق حق حق توسته ضربی ذکر بیچون و بیچونه
و بی شب و بی نمونه چهار ضربی ذکر یا هو لطیف آنکه سیوه از دست
استانند و در دنیا کنند ذکر بر طریقت طبعوتر لا اله الا الله
دو حلقه ذکر آورد بر دونه و ثبات نیز لا اله الا الله ذکر یک حلقه لا اله الا الله
ذکر سه ضربی و سه رکنی هم گویند لا اله الا الله ذکر چهار ضربی و چهار رکنی نیز
گویند لا اله الا الله ذکر خدادی لا اله الا الله ذکر یا حی یا قیوم دو حلقه
مراقبه باسطهار نور الهوتی مراقبه و توبه معلم ^{استماع مراقبه} مراقبه مراقبه
وجه الله مراقبه الم اعلم بان الله سیر مراقبه ظهور جمال و مخن
اقرب الیه من جبل الوردی - مراقبه ظهور فنا و خویش لعه از خواند
الیه خلصت عنی سه بار مراقبه الله معی الله حاضر فی نفسنا
ناظری مراقبه اسماء الله احسن مراقبه یا حی یا قیوم مراقبه
و الله بکل شئ محیط مراقبه آنکه مراقبه لا اله الا الله

مراقبه
مراقبه
مراقبه

مراقبه

مراقبه تدریس و الله اعلم بالصواب المجلس سعادت قدس
 حاصل شد سخن در ولایت میرفت شیخ فرمود ولایت بکر الواء
 و بفتح الواء هر دو طریق است لعبد فرمودند که محققان و مفسران گفته اند
 که بکر الواء و ملکات است و بفتح الواء حضرت لعبد فرمودند که ولایت
 بکر الواء عام است و بفتح الواء خاص است اما باین عام حاجت نیست و خاص
 آنست که مرشد طالب مطلوب سازد باز فرمودند که مرید را باید که متابعت
 پیر کند در افعال و اقوال لعبد فرمودند که درین راه مرید را متابعت پیر
 قول و فعل و قلب و قاب و احب است چون مرید قدم لقدم پیر رود ثمرات
 و کرامات و مقامات پیر مرید را حاصل شود و مقام پیر برسد لعبد
 فرمودند که متابعت قولی آنست که کلام و بی موافق بکلام
 پیر بود یعنی در دین متابعت فعلی آنست که پیروی از افعال دنیا و
 دین لعبد از پیر نکند در حیات پیر و بعد از ممات او هم بر حقیقت
 کار کند دنیا و در متابعت افعال پیر بسیار کوشش نمودند لعبد سلام
 ای فرمودند که مردی در ویشتی شیخ المشیخ قطب الاقطاب
 شیخ احمد که هو آمد و طعام نمر خورد شیخ احمد پیش او طعام آورد
 آن درویش طعام بدست گرفت نزد بیکش آورد و بازهاجا
 نهاد و خورد و باز گشت به شیخ المشیخ شیخ عزیز الله المتوکل

عَلَيْهِ السَّلَامُ شَيْخُ عَزِيزِ الدِّصَامِ پُشِشِ او آورد او خود بردست او نشخود
شَيْخُ (فرمود) رسید چه نشخود است گفت دیوان پیر من است میخوایم مدتی بر
شَيْخِ ماندر روزی التماس کرد که ای شَيْخِ چیز بطلبیم مارا بدید شَيْخِ فرمود
خواه او گفت پیر مارا بردار نهاده بودند شما دعا بکنید که مارا هم بردار نشد
تا ممتنع بود پیر فعلا روزی شود شَيْخِ گفت ای عزیز چه فراتر است او گفت
بفرمایید تا ضایع نشدیم گفت شَيْخِ گفت همچنان خواهد شد انشاء الله
تا پیران درویش و دایع کرد طرف دکن ما فرستد شَيْخِ بارها آن درویش را
یاد میکردند و میگفتند که ما فرانا که اهل سقا اند می آمدند و می رودند و خفا
در دایع کنند بعد از مدتی شَيْخِ هم بطرف دکن عزیمت فرمودند هر جا که رسید
پرسید که این چنین درویش درین طرف آمده بود چیزی خبر است کسی گفت بعد
همینکه رسید پرسید خبر آن درویش مروی گفت درویش درین طرف آمده
بود و دزدان شدن ده را غارت کردند شقه را سوار شد و دزدان را بر گرفته
آورد و در دزدان آن درویش هم بود شقه را فرمود ایشان را بردار نهاده
و را بردار نهادند خوشی کنان بردار نشست علیه الرحمت والعفوان
بعد از آن دزدان گفتند که این از اینها ما نبود مروی درویشی ما فرمود
اینها حق گرفته آورده و گشته اند پس حکم و صل و رفسوس فرمودند
و او را از دار فرود آوردند بتعظیم و تکریم تجسیر و تکفیر کردند و در قفس نهادند
فرمودند شَيْخِ العلمین قطب الاقطاب

الشیخ الفیہ الحق والدین محمد و اودہ قدس سرہ العزیز در مجلس نشستند
 و ارشاد خلیعے کردند از زانو بزانو دیگر میفرستادند و صاحب را رسید محمد
 گیسو را بعد از نقل شیخ چون در خانقہ بی نشستند از زانو بزانو دیگر
 نے سبب خلیعے کردند میگفتند خواجہ تا دو پاس در خانقہ
 بی نشستند از زانو بزانو دیگر میفرستادند گا گا ہے از زانو دیگر میگویم
 چکنیم نر تو انیم طرورت است خدمت اوشے کنیم فرمودند کہ اور
 شیخ الاسلام شیخ نظام الحق والدین محمد احمد دوانی قدس سرہ العزیز
 بخارجہ میبرد جا بہا بی پوشیدہ خادم کلدہ آورد کہ در بند زہ آن کلدہ
 شیرازہ بنود پوشیدہ بود ما چکونہ ہوشیم بر سر ہمہ افرمودند کہ روز
 شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس سرہ العزیز بر جوفی شمس نماز کے گزار
 جماعت درویش رسید کہ ازین گفت مردے مشغول است دیگرے
 گفت مردے بہا والدینی چہ مینمایہ او گفت چہ معلوم شد گفت از بند
 دستار معلوم شد بعد شیخ الاسلام دستار از سر خود فرود آورد و
 حضرت شیخ فرید الدین بہت لعینے فیل گوشے بہت و گفت عزیزا
 ما فرید الدینی ام لعدہ فرمود دستار فیل گوشے آگشت کہ کور بر کور
 ہے آبد فرمودند کہ یکے بد گوئیے پیش سید اس سید بران الحق

اسی خرقہ بتو دہم چکنے جا گئے کہ من صدق و رزم لوبہ از اسیر المؤمنین
 عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ سوال کر د جو اب گفتم من عدل و الفصح و رزم
 لوبہ از اسیر المؤمنین عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ سوال کر د جو اب گفتم
 کہ من سخا و عطا و رزم لوبہ از اسیر المؤمنین علی رضی اللہ تعالیٰ
 عنہ سوال کر د جو اب گفتم کہ بدی خرقہ میردہ پوش خلق با شتم
 و عیب خلق را بہ پوشتم لوبہ حضرت رب است بیادہ صلی اللہ تعالیٰ
 علیہ وسلم خرقہ مبارک بکشید و گفتم لبان مرا فرمان یوسف
 کہ ہر کہ اسی جواب گوید زورادہی با جبر و سعادت
 قدم بوس حاصل شد فرمودند کہ از شیخ قطب القلوب اعنی
 الشیخ الرضیع لفضیر الحق والدین محمد و اللہ وہی منقول است
 کہ بلیدہ نو ددرم و بلیدہ نو ددرم و آمدہ نو ددرم و مگلویت
 و دودرم و بنگرا سیاہ با پنج نو ددرم و پنج پنوار
 بیت و دودرم و خیرہ چال نسبت و دودرم و کالم
 بیت و دودرم و ارچینہ نہ درم و سہنالی رمنہ
 نو ددرم اسی جملہ او یہ را در پایہ خشک کردہ آسما کنند

بعد تا ملائکت ای که آمد گفت است آن بزرگوارم حدیثی بود که جبریل علیه السلام
بیان کرد گفت که شیت صوفی بعد از آن شیت باطلت مشغول شد
تا چنان شد که خلق بدیش تعلق کردن گرفت و آمد و شد خلق
با شیت شد باز ستر جبریل آمد و مقرضی به شیت پیغمبر
آورد و گفت هر که خواهد با تو تعلق کند بیا مقرضی
از سر و ستانی تا بیا تو و بیا آنکس تعلق حاصل آید رصل مقرضی از آنجا
گرفته اند اما در رصل خرقه اختلاف است بعضی از مستبر ابراهیم صلوة الله
علیه میگیرند و آن ایست که چون غرود لیل حضرت ابراهیم خلیل صلوة
الله علیه را در منجیق نهاد و در آتش افکند در لیل حال مجرد کرده بود
جبریل صلوة الله علیه پیران از بیت بیامورد و ایشان را پوشانید
تا آتش مبرایشان نبوشت و گفت و بعضی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و اصحاب میگیرند و آنرا انجیان بود که در شب معراج چون پیغمبر
از حضرت عزت خرقه یافت خلق تقوا رسول علیه السلام را سؤال
فرمود که بیا بارها خود سؤالی بکنی و جواب آن سؤال هم رسول
علیه السلام را معلوم گردانید و فرمود هر که این جواب گوید
این خرقه مرا و را به می بعد از آن رسول علیه السلام اول
در ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه سؤال کرد که اگر

در قند کینه دوسیر سحید غنوله بندد و هر روز بنهار بخورد و از
 نریش بازمانده اول ماه عیدت شکم رود دوم ماه متندرست شود
 سوم ماه بر سر رود چهارم ماه سرفه خشک رود پنجم ماه سر
 سینه بیا به سینه ششم ماه چهار عورت را خوشتر گرداند هفتم
 ماه زیر کجا بیفزاید هشتم میزده سالک شود نهم ماه هر چه
 رشتن و یاد شود دهم ماه علم ربانی شود عفاست فرمودند
 که نیز منقول است از شیخ قطب الدقائب که هر که ^{در} ماه ^{شماره} ^{۱۰۰} ^{۱۰۰} ^{۱۰۰}
 بنهار بخورد و وقت باران افشون بخواند سکو
 اَمْرَةُ اَنَا مَرْدٌ كَهْمَا حَبْوٌ حَبْوٌ اَجْوُتٌ اول ماه جمده
 عیدت دفع شود دوم ماه سر کینه پیدا شود از سپید سوم
 ماه از میان فوت شود که هیچکس با وی جنگ کردن نتواند
 چهارم ماه قوت شیر شود پنجم ماه اگر سنگ میان شود
 که به یک سال سیر شود ششم ماه از مخلوقات احسن شود
 هفتم بار آوردن غیب ملقات شود هشتم ماه هر جا که رود او را کسی نه بیند
 نهم ماه هر چه یکبار شود یاد شود دهم ماه در باطن بگشاید بعد از بنده عرضه شد

الرضوان لعل العفران بمبتثبات القرآن بهيمة المنان لعبد الایمان
 یا منان یا کریم یا رحمن یا رحیم واسئلك ان تصلي علی رسولک سیدنا
 محمد وعلی آله و ان تسخر فی خادم هذه السورة والادعاء و ان تجمع شیخی بنسبک
 محمد صلی اللہ علیہ وسلم تسخیرا ترفعنی به من الملک الی الملکوت ومن العزة
 الی اکبروت فاجنبی برؤیتہ جاک و لاد موت الداع البنی و اصدقین
 و اصدیقین و شہداء و الصالحین و حسن اولئک و نفا ذلک الفضل من اللہ
 و کفی باللہ علما اللهم علی سیدنا محمد وعلی آله الطیبین وعلینہ
 معهم برحمۃ یا ارحم الراحمین یا بخیر یا بخیر و السعادت سعادت قدوس

من صل شد حکایت در بیعت افشاء و فرمودند کہ از دست مبارک رسول
 علیہ السلام بہ چنانچه حق تعالی فرمودہ است ان الذی یشاہدک انما
 یشاہدک اللہ و اللہ فوق ایدیہم لعبدہ فرمودند کہ روزی ہر شیخ از سلم
 شیخ نظام الدین قدس سرہ العزیز شیخ احمد انبوی آمد و التماس طاقیہ کرد
 سبہ کی شیخ اورا طاقیہ مرحمت فرمودند و بیعت و حق در میانہ بود

بعد از رحلت شیخ الاسلام شیخ نظام الدین شیخ احمد انبوی در دہلی آمد و بہ
 ملاقات سبہ کی قطب اللوطا شیخ نصیر الدین محمود آمد و التماس بیعت نمود
 شیخ فرمود کہ ارادت بکسے داری گفت طاقیہ از شیخ نظام الدین
 ستم ارادت بیعت نمود شیخ فرمود پس حاجت منیت شما بیعت است

فرمودند که سلاطین المشایخ قدس القدره العزیز فرموده است
 فرض الله علی اولیای کتبی ان الکرامه کی فرض علی انبیاء و اطهار المعجزه
 پس اگر کسی کرامت اظهار کند ترک فرض کرده باشد و سبک را صدر مرتبه
 نباده اند بیت و هفتم مرتبه گفت و کرامت است اگر کسی سجد بر زمین نماید
 هفتاد و سه دیگر که رسد اقول بعضی گفته که در اظهار کرامت مختار است
 فرمودند شیخ عثمان حرم آبادی رحمه الله علیه پس بزرگ کسی
 بود و او را تقیر سقاوی و معتبر و او را کی غزالی بود سبزی پختی و فروختی
 اگر کسی بروی آمدی و دم قلب بدهد و از زنجیر سبزی او پخته بود
 بخردی و او را در دم سندی اگر چه بداند که قلبت چیزی نگفته
 تا خلق را چنان بخورد که او را قلب سوره فرقان کند بیشتری و آمد
 در دم قلب و دادی و سبزی پخته و برد تا وقت شد که رو
 آسمان کرد و او را قلب نکرد و گفت ای خداوند ما ترا معلوم است
 که خلق را در دم قلب دادند و من بجا سر قبول کردم و بر روی
 ایشان رو نکردم اگر از من طاعت قلب در وجود آمده است
 بکس خلقی بر روی من رو کن
 حاصل شد در دنیا افتاد فرمودند که حیدری رحمه الله علیه
 در نزاهت الدرواح فرموده است

نفس

و ہزار بار درود بخواند حکایت فرمودند کہ بدترین گنہگار است
 است شیخ سہل ابن عبد اللہ کسری فرمودہ است اسوۃ المحسنین
 النفس در برون آمدن آید و گراست از بعضی اولیا فرمودند کہ
 آنچه از بعضی اولیا بیرون می شود از مستی است این است کند فلانی
 زیر آنچه است این اصحاب صیحت لعدہ فرمودند آنانہ کامل اند
 بہ صبح نوہ اسرار را بی بیرون نمی کنند و فرمودند کہ سعی باید تا
 اسرار را بی بیرون نشوند و فرمودند کہ کشف و کراست حجاب را است
 و کار استقامت محبت است و کراست پیدا کردن کار است و مسئلہ
 روی راستی و گدائی و بی بی گئی بود و است لعدہ فرمودند خواہد بوالحسن
 لذیذی رحمۃ اللہ علیہ بر آب جبہ رسید مایہ بگیرد و دید اورا گفت دام
 در آب اندازد و مایہ بگیرد اگر من صاحب ولادت خواہم بود درین
 دام مایہ خواہد افتاد کہ راست و دین من خواہد بود مایہ گیر
 دام در آب انداخت مایہ در دام افتاد چون اورا وزن
 کردند بہت دین من شد چون این شیخ جنید قدس اللہ
 سرہ العزیز رسید شیخ جنید فرمود کاشکے دران دام مارے سیاہ
 افتاد و یے ابو الحسن را بگریہ یے او اورا ہلک کرد یے جو خواہد بود

کہ وقت میں در فرودم یکے کان سے رفته وہ دیدم باخود گفتم
 کہ چه شود که حال ای کان سے معلوم شود باز نگاه کردم چند حرف غیبی
 برو نوشته دیدم مطالعه کردم بعد معلوم شد کہ میں کان سے سر آئے
 مرد ہستم کہ گاہے در زمین کے نزدیک سمجھ خود ہمیں گفتم کہ کہ سمجھ
 بہت در جہا اتفاقاً در ای راہ آمد راہ ز غلج باور رسیدند اورا رسیدند
 کہ نو گفتم بھیجوا کہست کہ با ما جنگ کنند بیا با ما جنگ کنند اورا کہست
 میں کان سے آواز دہستم در ای حکایت گفتن جیش مبارک بر آئید
 ﷺ سید محمد ﷺ باخیر و سعادت سعادتمند بوس حاصل شد سخی در قفوف
 افتاد فرمودند کہ لقوم ہم شرکست چنانچہ شیخ شبلی فرمودند
 اللقوف شرک لانه صيانة القلب عن العيز ولا غير لعدة فرمودند کہ
 حضرت سلطان بایزید بطنی فرمودہ کہ دروں عزم کردم کہ در کوہ ہر دم چون اول
 اول رفتم خانہ یافتہ باد یوار از سنگ پس باخود گفتم کہ از ای عمارت خانہ
 حید دیدم ای کارخانہ ندارد بار دیگر رفتم خانہ و ذات اللہ را دیدم
 باخود گفتم ہنوز توحید گام نہایت باربعیم رفتم بعین ذات اللہ ہیچ ندیدم
 لہذا انداشتہ کہ بایزید کا رقوم خاتم است چونکہ خود را بنیہ ہم شرکست
 باخیر و سعادت سعادت قدس بوس حاصل شد فرمودند
 کہ حضرت سید محمد گیسو درارہ فرمودہ است اہر کہ خواہد صوفی شود
 نے باید کہ ہر روز ہزار بار سورہ رعد

گفتند چرا چنین میفرمایا گفت ماریه او را در اینجا میگیرید
 و او بملک شدی شهید میرفتی چون - آن بند چه دایم بدین
 خود در کرامت کار او چگونه خواهی اقول بعضی گفته اند که در
 اظهر کرامت خیار است - فرمودند شیخ سعد الدین حموی رحمه الله تعالی
 پس بزرگ بود مگر اسیر آن شهر بود و اعتقاد داشت روزی آن امیر بر
 خاقه شیخ میگذاشت حاجب درون فرستاد و گفت این صوفی را بیرون
 طلب حاجب درون آمد و پیغام امیر رسانید شیخ بسوی او پیچ التفت نکرد
 به نماز مشغول شد حاجب بیرون آمد صورت حال شیخ باز نمود غضب
 و کدورت شیخ آمد شیخ بر فراست و لبها شسته زرد و بیکی نشسته در آن نزدیکی
 با آنچه بود شیخ سعد الدین حموی اثبات کرد تا بختی سبب بیادوردند شیخ و پادشاه
 سبب تناول میکردند مگر سبب بزرگ بر آن طلق بود و درون امیر گذشت که
 اگر این شیخ صوفی است این را خواهد داد و شیخ برین اندیشه مطلع شد و حال دست
 بر زد و آن سبب برداشت و روزه با پادشاه کرد و گفت من وقت در سفر بودم
 شبیه رسیدم بر در آن شهر جمع دیدم حاجی بانکی میکرد آن حاجی را
 گوشه درشت چشم آن دراز گوش جایه بسته بود و درین میان انگشتی
 خود بست یک از انگشتان را آورد و از نگاه زوکی سوئی جمع کرد که این دراز گوش
 بیرون خواهد آورد که انگشتی بر کتف آن نگاه دراز گوش در دایره
 این جمع همچنان چشم بسته دور گرد و هر کس را بوی میبرد تا رسید پیش آن مرد

که انکشتن بر او بود بایست و دوها جگر گرفت لب بیاورد انکشتن
از آن مرد بسته الغرض شیخ سعد الدین ^{محمد} جو لیب ازین حالت نظر
سوی پادشاه کرد و گفت که اگر مرد چیز از کرامت پیدا نکند خود را
بان حار برابر کرده باشد و اگر پیدا نکند ترا در خاطر گیرد که درین مرد ^{مفاتی}
نسبت این بگفت و سید جانب او را ندانست ^{فرمودند که شیخ}
قطب اللوطی شیخ نصیر الدین ^{محمد} چراغ دلی میفامند و ثارت میکند
سودارت خویش که فرمان حق نمی شود مرند و را که تو اگر خواهی که
قبیلت قائم کنی بکن هر زمان که می خواهی اگر در میان زمان بخوای بکن پس
منده میگوید این کار بغیر تو نمی شود مانند غریبیم ^{فرمودند که برادر}
حق نمی موافقت باید کرد لبه فرمودند و قی در شریع جوئے سید شد
در زمان شیخ بهاء الدین قدس سره چنان سید شد که شهر قریب غرق شد
گرفت مرد ما جمع شده کجاست شیخ آمدند و گفتند که ای شیخ دعا
کنند تا شهر غرق نشود چون شیخ ای سخن شنیدند فرمودند خدا ما را که برود
زمین را کجا وید تا از او آب در شهر بیاید پس مردمان فرمودند که
پیش ندعا آمده ایم که تا غرق نشود و شما گفتید تا زودتر غرق شود
پس شیخ فرمود که ما شما موافقت کنیم یا با شما ^{اراده هر چه بایستد بار خدای} موافقت کنیم الغرض
چون مردمان زمین را کجا وید شروع کردند آب همان زمان پس شد

آن مرد پیر بود نابینا پس من از او پرسیدم گفت در تمام جهان مستغرق
که گوشت مبارک رشتن باره باره شد در وقت آب انداختن ^{منده}
عرض داشت کرد که حضرت شیخ نصیر الدین محمد بن شیخ محمد الدین محمد اول رحلت فرمودند یا
حضرت شیخ محمّد عرف بر اجناب شیخ علم الدین محمد رحلت اول فرمودند که شیخ نصیر الدین
محمد اول رحلت فرمودند بعد از شیخ محمود پس منده عرض داشت کرد که ایشان هر دو
در سکن رحلت فرمودند یاد را محمد آباد گفتند در احمد آباد پس منده گفت
از وی شیخ نصیر الدین محمد را کجا دفن کرده بودند گفتند بر طرفی خان اعظم خان جها
دفن کرده بودند بعد از یک سال حضرت شیخ جمال الحق والدین عرف شیخ محمد آمدند و
ما را گفتند شما اینجا چرا دفن کردید عده در خاطر عده من چیزی آمد قبر را کاویده
جیرون کرده درین دفن کردند بعد فرمودند سبحان الله مدت یک سال
شده بود که کفن مبارک رشتن بکنند هم نشاء بوفی منده عرض داشت کرد
شیخ راجن را کجا دفن کرده بودند گفتند همان بعد از مدت پنج شیخ محمد بیرون
کردند درین نهر و الله برودند بعد منده عرض داشت کرد شیخ راجن را با
شیخ نصیر الدین بسیار محبت بود گفتند آری پس فرمودند که شیخ محمد
شیخ نصیر الدین بسیار کرده اند پس منده عرض داشت کرد که حضرت شیخ
محمد رحلت شیخ نصیر الدین رحلت هم دلوند فرمودند که شیخ نصیر الدین
مبشیخ محمد چنان لطف فرمودند که بر هیچ کس نفرمودند شیخ محمد هم در

یک مردی دلاوری آمد و گفت که درین زمانا کس مثل اهل بیت
 فرمودند که اگر اهل بیت نباشد دنیا بدستش نمیرسد آن مرد گفت چنانچه در زمان
 ما خطی همچو شیخ نصیر الدین شیخ نظام الدین شیخ فرید الدین و غیر ایشان
 بودند حال کس مثل ایشان نیست فرمودند در زمان ایشان همچین مردمان
 نبودند که در مردمان در سماع شنیدن مرده اند بعد
 فرمودند که حضرت شیخ قطب الدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرما در رسول صلی اللہ
 علیہ وسلم سماع شنیده و برین دو بیت سه گشتگان خجرت پس
 هر زمان از غیب + هر زمان از غیب جان دیگر است + عقل که درند که
 این را از کجاست + این حکایت را بجان دیگر است - پس در وقت نماز
 همیشه شده و نماز گذاردند بعد در سماع مشغول شدند تا خون - بول
 کرده - رحلت فرمودند چنان سوخته شدند که در وقت آب انداختن
 گوشت پاره شده گرفت فرمودند که حضرت شیخ نظام الدین
 قدس سره العزیز فرمودند که ما شنیده بودیم که در زمان حضرت شیخ
 فرید الدین قدس سره العزیز یک مرد در سماع رحلت کرد و در آن
 من افتاد که کس همچنان مرد باشد که در آن مجلس حاضر باشند حال ایشان
 معلوم شد پس در آن شب که همچنان واقع شده بود رفتم بسیار تفحص کردم
 یک مرد مرا ملاقات کرد و گفت که من در آن مجلس حاضر بودم من کوئی

به برکت فضل و شرف علم الدین در آن زمان صاحب طهارت و خرد و سیران او نیز
 همچنان خاصیت و شرف روزیه شیخ علم الحق والدین محمد رفیع الله عنه را فرمود
 چراغ سیرین شیخ علم الدین از شیخ راجح روشن شود و واقع همچنان آن مفسر النساء
 به فضل که فرموده شد فرمودند که شیخ الاسلام سران الحق و الله
 با و حضرت شیخ المشرع شیخ محیی بن شیخ لطیف الدین بی بی صفیه مذکور نسبت
 کرد و بنیاد و یک و خزان و بی متولد شد پس بزرگ شیخ معین الحق والدین
 محمد و دوم شیخ علم الحق والدین محمد و سیم شیخ محمد و چهارم شیخ محمد و دارین
 محمد و پنجم شیخ سعد الدین عرف شیخ فاضل و دختر مفسر النساء بی بی مریم هر یک از
 علم و صلاح بودند حضرت شیخ معین الحق والدین محمد عالم و صاحب جذب و تارک
 بودند گاه گاه یتاقی میکردند تا گاه حال بروی عالم میشد و در اختیار خود می
 گذشتند صاحب فضل بود و به هر چه از زبان او میرسد و آمدن آن می شنید
 و در حدیثی که در سلطان احمد شنید گفت از شیخ علم الدین هم بزرگ در روز و زیر
 گفتند آن را به فراموشی داشتند از خواهریم دید عهده دار و وظیفه ایشان را
 توقف کرده بودند اما ممکن نبود که شیخ معین الدین با سلطان ملاقات
 به کند در روزی که شیخ عزیز الله در راه آباد کن شده بودند شیخ
 علم الدین محمد مسیحی شیخ معین الحق والدین محمد آمد و گفت ای حضرت شیخ بایه

و در خدمت شیخ راجن و در خدمت حضرت شیخ نصیر الدین بیچ تفاوت نموده اما
 اجازت با التیاق معلوم نیست و سنده جامع ری مجلس از مذکورگان شیخ المشائخ
 میا شیخ محمد بن - مذکورگان میا شیخ محمد بن به پرسید که حضرت شیخ محمد بن خدمت
 در خدمت شیخ نصیر الدین دارند یا ندارند فرمودند که دارند مادر ما این
 فرموده اند و میا شیخ محمد خدمت در شیخ ما گرفته بودند و از پدر خود میا
 شیخ محمد بن قدس سره هم در شنیدند باخیر و السعادت سعاد قدس سره
 فرمودند که حضرت شیخ المشائخ محمد بن قدس سره فرمودند که بی بی صفیه بنت
 شیخ المشائخ شیخ یحیی بن شیخ المشائخ شیخ لطیف الدین رضی الله تعالی عنه منکوحه
 به شیخ المشائخ شیخ سراج الدین محمد بن شیخ المشائخ شیخ کمال الدین محمد بن المشائخ
 بالعلامه - رضی الله تعالی عنه مفتوحه السنه و صاحب نفس بودند
 روزی شیخ المشائخ شیخ رحمة الله بن شیخ المشائخ شیخ عزیز الدین رضی
 الله تعالی عنها گفتند ای عمیته ریش من سبک آمده است فرمودند که باو شام
 زنی او بزرگ باشد او مرید تو شود پیش تو بیاید ریش و دست تو برکت
 نظر او سلطان قطب السیرت پیشی حضرت مخدوم شیخ رحمة الله آمد
 و سلطان محمود مرید شد و بسیار اعتقاد در نمودی و نیز سفره ان
 فرمود و سپر خود را پیش شیخ سعد الدین عرف شیخ خواهر سفره تو قائم و قائم

عزیز الله ملاقات فرمود و او گفت آری منبکی شیخ علم الدین ریش ترا سوار
 کرده از بیرون روان شدند و راه جدا آباد آمدند و در خانه شیخ عزیز الله فرود آمدند چون روز
 جمعه رسید شیخ علم الدین این را فرمودند روز جمعه است از جهت نماز جمعه میروید
 این را گفتند آری پس این را در مسجد جامع بردند سلطان احمد هم ملاقات در مسجد
 جامع کردند و یک خود نشاند شیخ معین الدین محمد نزد یک سلطان احمد نشست
 و در رفت و در محلی که سکنی نشسته بودند آنجا نشست پس سلطان احمد فرما
 در مقامی که شیخ معین الدین محمد نشسته بود آنجا آمد و مصافحه کرد و گفت ملا
 و عا بکنید سلطان یکبار از معتقدان این باشد شیخ معین الدین باز گفت و شیخ
 علم الدین گفت این را بدیدای خدا اند از بد و شر از بکنید نه اخلاص و ویم پس شیخ
 علم الحق و الدین محمد ریش را بر سجاده مشیت نشستند و سن آباد و اجداد و شیخ
 خود را زنده کردند و سیم شیخ محمد بسیار مشغول شدی بر شیخ که شیخ سراج الدین
 سبق میگفت شیخ محمد همچنان سابق میگردد بعد از نقل شیخ سراج الدین هر طایفه علم
 سبج خود را زهر محلی که گشته بود شیخ محمد هم از آن محل بیشتر سبق میگفت
 مرد و اهل صلاح و تقوی بعد از ملاقات این شیخ سراج الدین وقت رحلت
 فرمود علوم که در مدت چهل سال به پیش علمای کوفیل کردیم فرزندانم شیخ محمد باند
 مدت حاصل کرد حضرت شیخ جمال الحق و الدین محمد عرف شیخ جن فرموده است
 از زبان خدمت والد شیخ را جن یاد دارم روزی موبسنا به والدی ما که

مصنف هبل و تالیف و شرح بخاری و غیر ذلک که بحر علم بودند علیه الرحمات
 و الغفران با حضرت شیخ محمد ملاقات کرد و در میان ایشان مباحثه علم بسیار
 بولسا پدر الدین خوشحال شدند گفتند منت الدین و ابن الدین نیز از بزرگان
 شنیدیم که شیخ محمد در مجلس اصلاحات دنیا فرمود و عباد لغی مشغول نمیشد
 اهل عزالت بودند همین در وقت سبانی برون آمدند و در میان حضرت خواجه کن
 اخی و الدین برو بسیار نظر لطف و رحمت میکرد و وقت رحلت بردست
 شیخ عزیز الله بارانی ملبوس خود داد و فرمود حضرت شیخ محمد بن حضرت
 شیخ الاسلام شیخ سراج اخی و الدین محمد را بیدید شیخ عزیز الله بعد از رحلت
 خواهر کن اخی و الدین بارانی در بعضی میگویند آنجا به خدمت بودند و بر سر
 شیخ محمد اخی و الدین ایشان عالم و عالم بودند و صاحب کرامات بودند حضرت
 شیخ محمد فرمود که از خدمت والد یاد دارم روزی میگفتی
 که شیخ رحمت الله بن شیخ عزیز الله میگفت ما را لغت از حضرت شیخ الان
 شیخ محمد اخی و الدین محمد بن شیخ الاسلام شیخ سراج الدین محمد اخی و الدین
 محمد بن سید است روزی به پیش ایشان رفتم ما را غلغلان در دست گفت
 که صاحب کند و ری - خواهد شد نفس ایشان در کار شد و نیز
 شیخ محمد فرموده که از والد شنیده ام و از آن سلسله از روز

بود بپرست پیش آدمی آمد و را چیز می داد و منکوح
سید حسین بن سلطان سلطان احمد سیدی بکیر بود قدس سره العزیز
باجیز و سعادت سعادت قدس سره حاصل شد فرمودند در نکته
ایمان نیاوردن او در حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفت
داشت بزبان عربی - و اعلم ان الله تعالی یفعل ما یشاء و حکم بایره
مد حکم لاحد علیه ان یدخل جمیع الکفار فی اخرة و لا یبالی و ان یدخل
جمیع المؤمنین فی النار و لا یبالی و لکن ما حکم حکم ثم اعلم ان الدیوان
اصل جمیع النعم خالد اجعل مفتاح فی یدیه عزوجل حتی قال حبیبیه حتی
عنه الذی ربابه و کان معه ربه الالفة انک لا تقدر ان تحب
الی هم فی ایمان ما هم مع انهم موافق رضاه امور اکثره کی فی القبة
کی قال الله فلنولینک قصبة ترضاها مع ان امر القبة رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم بالنسبة الی الدیوان العلم و السرفیه ان الایام
سید المحبة و یجب له ان یدخل ربه الدیوان بالنسبة الیه المحب
المحبوب لما قال حجة الاسلام ^{رضه} خطرة الدنا بته تكون محض موهبة
لا و دخل للکس فی

روزی حضرت شیخ محمد باقر و والدی محمد زاکت تر از تذکره علی دور
خواهم کرد شیخ محمد باقر گفت تر از دیوان دور کردم عنقریب عهد منقض شد
و دیوان بنیاد پنجم پس شیخ سعد الدین عرف شیخ فاجه او صاحب علم و عمل
و اهل سخاوت و کرامت بود و در حق او شیخ سراج الحق و الدین محمد بوقت رحلت
فرمود هر که در ده سال علم بخواند فرزندم شیخ فاجه در ده سال خواهد خواند
و زوالت حیات حضرت شیخ سراج الحق و والدی سببی برورگ و پند نامه ملکیت
بعد از رحلت شیخ الاسلام شیخ سراج الحق و والدی محمد علما از خزان رسید بوز
شیخ فاجه پیش این علم خواند و یکی از علما مخول شد مفت صد سواد الله برادر
کرد و خود را با گفت و در سخاوت و بیعت داشت و هر روز بغیر مهمان
طعام نخورد و علی و صالحا و صوفیا و رجالات فائزین محمد میگفتند
مانند و علم می خواندند و وارث دیگر گفتند چنانچه شیخ بکر و حمید مرید و خلیفه
حضرت شیخ باقی بن شیخ عمر بن شیخ سعدی قدس سره العزیز و سید الدین ^{تعالی}
و فقیه علی بن عبد الله امام محمد غزالی و شیخ قطب الدین خلوتی از حبه شاد داشت
بودند و بسیار از این لاف داشتند روزی در حق او فرمود اگر این خود را
سه سال شود چه شود بهرکت نظر این او ترقی کرد و حبه شاد گردان
او ملک ابوالمکارم و سیر سلطان احمد بودند و در حق شیخ سراج الحق
والدین اسم بی بی مریم قاری قرآن و طالب علم و اهل سخاوت و خشت

خاموشی باشند اگر کسی گوید جاهل است خاموشی باشند اگر کسی گوید
 راجع است خاموشی باشند و علمای بحث کنند و را در وقت زرا
 باید اگر کسی فرض ترک کند و بغیر رضا که خدا کند و نیک و اند
 او را گویند تو این کار کردی بغیر آن محتاج است بیکبار یاد و با
 گویند اگر کنند فهو المرد و ادعای بایع که او را مملکات نکند
 اگر شفعه ضرورت کاره باشند و گزینده مملکات شود بایع
 که هر بار که شفعه نصیحت کنند بطریق زیر بود فرمودند که
 وقت است و او که پیغمبر را فریاد کند شما می روز اول هفته شکار کنید
 نهی بر ایاد بکنید و مای را فریاد کند که شما در روز اول بیرونی شوید
 و دیگر روزها بیرون نشوید آن مرد گفت ای فریاد چرا شد فرمودند
 که وقت است نه بیرون بود و وقت است نه مایه بود پس آن مرد
 را جوع غالب شد پس این نصیه کردند و نزدیک دریا جوعها کردند
 در روز اول هفته مایه و در آن موضع آمدند و در روز
 دیگر شکار کردند پس بعضی از مردمان که منع کردند گفتند
 از ایشان احتراز باید کرد و بعضی گفتند منع کردیم این
 قبول نکردند و ایشان مملکت خوانند شد پس بعضی احتراز کردند

حاصل شد یکی مغل اسم محمد شاهی پسر پسرید که در همه نماز بخیر فرض بود
 و سنت مؤکده کدام افضل است فرمودند نماز تهجد بعد فرمودند که نماز
 تهجد بر حضرت رست پیاده صلی الله علیه و آله وسلم فرض بود بواسطه نماز
 تهجد همگانی شفاعت کرد که این آیت خوانند فتنه جدید باطلت یک
 عیون بیعت یک مقام محمود باجنید و العادوت
 قدس سره حاصل شد ملک کن الدین دهلوی در صحبت ملاقات آمده بود از ملاقات
 حمیدیه خواندگار در دین پیوسته بودم از زبان تیمورخان بازرسیه
 مقومه که قسمت الارزاق چه معنی دارد گفتند ملاقات قسمت کرده
 شده است همچون قسمت کردن رزق باز آن مرد گفت رزق چرافا
 کرده شده است فرمودند همچو الله جل و شایسته و مثبت ما یرید
 اما چهار چیز تبدیل می شود یک موت دوم رزق سیم کفر و اسلام
 چهارم اسلام باز آن مرد گفت که قسم الاموات چرا گفتند فرمودند
 در جهت مناسب بود فرمودند از علمای درین زمانه که هست او گفت
 میان مجالخان باز آن مرد گفت بسیار علمای را از ایشان الزام دادند
 فرمودند حضرت شیخ شهاب الدین فرمودند میان درویشان
 و میان علمای این فرق است علمای بحث می کنند از کفر و شتم و ده

و گفتند این اشتباهی است ملاقات بسیار بود
 تا در وقت حمیدیه خواندگار در

اگر چه خواجہ معین الدین توبہ ترک نکردند خواجہ معین الدین رسیدند که
 این کیفیت خواجہ قطب الدین فرمودند این هم از غلامان خانقاه است
 پس خواجہ معین الدین بسیار خوشحال شدند و گفتند این بسیار کلدن خواهند
 و کلدن طبیبند بیک طرف خواجہ قطب الدین دادند و بیک طرف
 بدست خود گرفتند و بر سر شیخ فرید الدین بیوستانیدند و گفتند
 که بسیار نسل خواهند شد و فدای تقای این را بسیار کلدن کند بدان سبب
 شیخ فرید الدین بسیار شده است در میان مرض و رحلت
 شیخ الدکلم شیخ سراج الدین قدس سره العزیز روز و شب بدار بقا چند روز
 رنند آن دم بمول شد شیخ علم الدین را طبیبند و گفت ملائکه آمدند
 میخواهند که نظر بر اعمال بکنند ما میگوئیم مسلمانیم و عصای ما عارفی
 رنند توبه کردیم و العواضی بدعتی خدمت شیخ علم الدین گفت دیگر
 چه میگویند شیخ سراج الدین فرمود چیزی میگویند که بیش نگویم
 و قد امروا باطهار اللغات الذی وهبها لی ربی و قرأ یا
 لیت قومی لعلهم جماع فی ربی و جعلنی من
 المکرمین و کان خارقاً من الدلیل علی الضمائر و الاضمار المخبیة
 و ارفع البدیة و قضایا با رعد و لادد لیلته الخیر وقت الوفا بیت

و بعضی نکرند پس خدای تعالی همک ز آمده کرد بجز آنانکه اعتراض کردند
 الحمد لله والمنة باخیر و السعادت قدسوس حاصل شد فرمودند
 که حضرت شیخ احمد مکتوب قدس سره فرمودند که هر که حقایق را در سایه
 عرش استاده کنند در روز قیامت لعمده فرمودند که عدل در همه چیزها
 باید کرد مگر آنکه اگر چهار ردای یکی را برای طعام خوردن جمع شوند میباید که
 طعام همچنان خوردند که میباید از آن زیاده نخورده شود باخیر و السعادت
 سعادت سعادت قدسوس حاصل شد بیکه گفت که در میان درویشان مال خود
 نباید فرمودند سلطان ابوسعید گادرونی را بسیار مال بود و شیخ سید ابوالکلام
 زاهد بسیار مال بود لعمده فرمودند که درویشان اطوار دارند شیخ خریز الدین
 شکر باره را بسیار فرزندان بودند و بسیار تنگی ظاهر بود لعمده یکم رسید
 که او را دلخواه شیخ فرید الدین بسیار است فرمودند روزی حضرت خواص
 معین الحق خوالدین از اجمیر عزت فرمودند در دلی آمدند خواص قطب الدین
 در دلی بودند خواص معین الدین خواص قطب الدین ملاقات کردند
 بعد از مدت سوی اجمیر روان شدند خواص قطب الدین همراه شدند
 که نیکه ملازمان خواص قطب الدین بودند خواص معین الدین بسیار
 التفات کردند و حضرت شیخ فرید الدین همی خواص قطب الدین توبه کردند

حیدر السید عبدالحمید والدین نجاری مخدوم جہانیا قدس سرہ فی مبداء دارالملک حضرت دہلی
 حرسہ اللہ تعالیٰ عن الدفاتر والبلدین ولہد رست شیخ نصیر الدین صاحب محمود
 نس دارالغزور الی دارالسرور و قد اجتمع فی دعوتہ مع علماء الدین فی سلسلہ منہم
 بعض مشکلات العلوم فاجاب منہم الشیخ سراج الحق والدین قدس سرہ و قد
 البعث الی ستہ عشر رسالہ و اجوبہ فلما انال الدکت الی ہذہ اعترف السید
 قدس سرہ ان الحق مع الشیخ سراج الحق والدین فلما رجع الناس الی بیوتہم سألوا
 من حال الشیخ سراج الدین بانه من ہو فقیہ دین الشیخ کمال الحق والدین العبد
 فذہب باذنی واحد من ضامہ الی ان لقی الشیخ فی مکانہ فذہب السید ولقبہ
 و رعتذر عن حال البعث و قال انی من تلامذہ ابیک الشیخ کمال الحق والدین
 و اعدتہ فیما بینہما و قال السید ان مشورہ اخذتہ ریتہ رعلانی الشیخ نصیر
 الحق والدین کان یقم شیخ کمال الحق والدین ^{فرمودند کہ}
 تادری شیخ کمال الدین خوارزم حقیقی شیخ نصیر الدین بود را بوقت عصر بود اول ^{سکونت}
 او در او وہ بود و آخر شیخ نصیر الدین چون در شہر دہلی با اجازت سلطان
 المشرع شیخ نظام الدین مقیم شد بچہ خلیانہ از او وہ آمد و در شہر دہلی بکن
 شدہ شیخ کمال الدین در جمیع علوم مستثنی بود و مولانا احمد تپ نیری و مولانا
 عالم پانی پتہ و مولانا عالم سنگریزہ ملتان فی زمانہ راجان مرحوم شاگردان او
 بودند و حضرت مخدوم جہانیا ^{رض} سید عبدالحمید والدین نجاری قدس سرہ العزیز

هم پیش حضرت شیخ کمال الدین علم فزاده بودند نقلست که در جامع غلام سلطان که شرح
 نث رقا پیش حضرت شیخ کمال الدین علامه فزادیم نقل است که حضرت محمد جبار
 وقت چاشت در خلوت بود با صند یا ریا خود و بات خوش و خورم بود چنانچه یار بار
 گوید که کس گفتی گرفت و هر یک را نور حق گرفت و فرمود نشوید بر شما بگویم
 که در بدایت چنانچه دعا گویا و ابوسعید منبشی شیخ عبداللہ را چه را در شهر طلب کرد
 که برود در شهر راجع مثال فزاد و رحمت الله تعالی بجز نکند - چون آمد در خانقاه
 شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین محمود فرمود آمد همه تین کرد شیخ دعا گویا بر
 مخا هر زاده خود شیخ کمال الدین علامه داد حاج بود گفت بخوبن - دیگر بولنا
 ستم الدین شیخ از نث رقا شرح نث رقا شیخ و قاری مولانا جمال الدین بوف
 شیخ کمال الدین از شیخ الاسلام نظام الحق والدین محمد بدو فی خدمت
 نام دست برکت نظر مبارک ایشان را بی بوسه سجاده شریف در دولت شیخ کمال
 والدین عن من سلسلی آید تا باد چنین باد بفضل الله تعالی و عنایت آمین
 رب العالمین و حضرت شیخ نصیر الدین محمود بسیار تعظیم شیخ کمال الدین میکرد و نیز
 بچای که دستار شیخ کمال الدین در نظر مبارک شیخ نصیر الدین محمود افتاد قائم میشد
 و پیر - شیخ جن فرموده است که رزبان ملک صد رحمتی مولانا خواجه
 حضرت شیخ سراب الحق والدین شنیده ام که در مجلس شیخ ابی الفتح چون بنده کی شیخ

شیخ راجن ^{رضی} آمدند از هر جا که رو متبرک شیخ راجن ^{رضی} دید استاده ^{می شد}
 دیگر گفت از هر محلی که دستار شیخ ^{رضی} نصیر الدین محمود دستار شیخ کمال الدین
^{رضی} می دید ایستاده می شد و مادر شیخ ^{رضی} عین و دختر شیخ عزیز الله ^{رضی} اند
 اسمها بی بی در ملک با صلح و تقوی بودند و سید ابدا
 سید محمد گکیو در از قدس ^{رضی} العزیز بسیار مناقب شیخ کمال الدین ^{رضی}
 در تالیفات خود آورده اند در عهد خود مقتدر ^{رضی} عصر فخر المظفر
 سلطان فیروز شاه ^{رضی} انار الله بر آنه امراء و وزراء توجه بر حضرت
 شیخ کمال الدین ^{رضی} داشتند که عین حضرت شیخ کمال الدین ^{رضی} را در شتی ق
 زیارت خانه کعبه و روضه رسول ^{صلی} علیه السلام غایت خدمت
 المثنی شیخ نظام ^{رضی} الحق و الدین ^{رضی} قدس الله سره العزیز رفت و التماس
 عزیمت زیارت خانه کعبه کرد حضرت شیخ نظام الدین ^{رضی} و در دو
 و جامه ملبوس خود بپوشانیدند و محاز خود گردانید و خدمت نامه داد شیخ
 کمال الدین ^{رضی} سر بر قدم سلطان المثنی ^{رضی} نهاد و روایت شد به برکت نظر مبارک
 شیخ نظام الدین ^{رضی} زیارت خانه کعبه میسر و مفتوح گزارد و زیارت
 روضه نبی ^{صلی} الله علیه و سلم و زیارت بیت المقدس ^{رضی} کرد و طرف
 خراسان مراجعت کرد و سلاطین از دیارها و ولایات بجلد قات شیخ
 کمال الدین ^{رضی} آمدند و تعظیم کردند و منوحت بسیار آوردند چون در

پہلی رسیدہ سیرۃ خروار تنگہ زر و اسباب دیگر نیز آوردند شیخ فضلہ الدین
 محمود چون سیرۃ شتر ز مال و اسباب دیگر دید فرمود شیخ کہ الالدین حنین دنیا جو
 گرد آوردہ شیخ کہ الالدین گفت در راہ شنیدیم کہ سلطان المشیخ نظام
 الدین رحلت کرد و شیخ فضلہ الدین محمود بر سجادہ نشست اگر مفسر خواہیم
 رفت بناء مرا مردمان چیزهای خواهند گفت سبب مصلحت من بہ سبب
 منہ آوردیم اکنون در باب علما و علمای خارج خواہیم کرد و تجرید خواہیم شد
 تا بچنان کہ در بر تنگہ زر سیاحت نماید و علما را اگر کاتبہ و داد و سبقت
 سیاحت بہ بہت قبول کنند بی ستر مال بر علما و علمای و ممالکین را داد و تجرید
 شد لعدہ تا مارخان مشہد و تنگہ و طیفہ روزینہ پروانہ از دیوان نوشتہ
 آورد و شیخ کہ الالدین پیش نظر شیخ فضلہ الدین برو و گفت حضرت
 شیخ فرمود چون بغیر طلب قصد شما و خلیفہ شد بمنزلہ منوحت قبول
 کنند شیخ کہ الالدین و طیفہ قبول کرد بہرکت نظر مبارک شیخ نظام الدین
 بہ شیخ نصیر الدین شیخ کہ الالدین از حیدرآباد و عباد و مفتدی وقت شد
 اللہ اکبر و المنہ و سعادت سعادت تقدیر حاصل فرمودند کہ
 را چنین دشتوار افتد باید کہ ہزار کرت یا ذلیل و اللہ اکبر
 بخواند با وضو حذائی تہار لکند مجرب است اگر کسی
 چنین مہم افتد باید کہ بروح حضرت شیخ نصیر الدین و الالدین محمود
 اللہ وہی شصت شصت یکہر

فقر را بدید بر دوش خود محبت
 یک پیر سید گشت طعام
 دادن از جهت میباید فرمودند آری بعد از آنکه گفت
 سنگ قناعت بسیار است فرمودند آری بعد از آنکه عرض داشت
 که اگر کسی را ربع نان دهد از باب وی دور شود بعد فرمودند
 میان سنگ و میان آن نسبت است کالبود ستر آدم علیه السلام
 چون ابریه دید غصه کرد و جاکان ستر آدم علیه السلام خود
 بعد از آن جاکان را دور کردند و از آن طین سنگ را کردند
 بعد فرمودند میا آدمی و میا خرم نسبت است و در آن وقت
 از طین قالب حضرت آدم کردند از آنکه ماند از آن خورما کردند
 سعادت قدس حاصل شد حکایت فرمودند در بیای مدقات
 کردن شیخ کمال الدین عالم سنگریزه ملتانی و بعضی احوال او روزی
 شیخ کمال الدین بمحمد با التوفیق حاشیه معلوم شده است بر لفظ سنگریزه
 است یا لفظ سنگریزه است جامع نشسته میرفت و در آن رشتا -
 مدقات کرد شیخ کمال الدین را و پیر سید از کجای آنی او گفت از
 شهر ملتان باز شیخ کمال الدین گفت از کدام خیلان هستی او گفت
 خرنه ان سنگریزه است باز شیخ کمال الدین گفت نام پدر تو چیست
 گفت پیر فلان کس و از جهت طلب علم آمده ام شیخ فرمود مرو

بعد از آنکه خان احمد در کمال الدین و منکوحه او هر دو را طلبید
و گفت این خانه شمار دادیم دین خانه باشید و فرمود مردمان بر رنگ لظریه کنند
و نظر بر شکم این عورت نمر کنند لیکن لیکن او لیکن از شکم دین عورت پیدا میشوند
بزرگت نفرینش از اولاد شیخ کمال الدین علماء و میثوند که شیخ
چون قدس سر فرموده اند که پسران شیخ کمال الدین سه بودند و یک دختر
بودند برادر بزرگ شیخ نظام الدین او دانشمند شده بود روزی در مجلس
با دانشمندی بحث کرد و گفت شیخ ازاده جوان سمندر وقت شب در اندام او
آمد در خانه رسید و مرد فریم پسر شیخ نصیر الدین او پیش کمال الدین دانشمند شده بعد
از ویکی پسر شده بود شیخ سیران نام او اولاد است سید محمد گیسو دراز آورد و خلعت
یافت و اولاد در شهر گلبرگ که مانده است مدفون بالکای حوض کرده است کذا قبل و بعد
اعلم سیم پسر شیخ سراج الدین مذکور او بالاد تحریر شد و دختر او در خانه پسر شیخ
عبدان الدین محجوری بود روزی فرزندی شد و خواهر شیخ کمال الدین در خانه
ملک حمید الدین صفائی بود پسر او ملک خطیر الدین از جدان خان منقول است
که معناد بود که شیخ نصیر الدین محمود در سوره کمال تعلیم جوین بر خیلانی نه میداد
بر یک پسر نهاده سلم کرده میرفت ملک خطیر الدین را نیز تعلیم مرحمت شد او
میر نه نهاد و سلم نکرد و مادر او بر سر او تعلیم نهاد و سلم گمانید شیخ فرمود اهل دنیا
نخواهد شد و یکی از امرا که پسر جدان خان از فرزندان او است و مدفون او در شهر پس
در روضه شیخ حاج میرزا است که رحلت شیخ کمال الدین در است
و هفتم ماه ذی القعدة سنست و همین و سبعا لیه بدار القدر شد علیه الرحمت

بزرگ زاده ہستی بعد از او کے غازی جمعہ شیخ کمال الدین اور برابر خود
 ہر دو درون خانہ رفت ماور شیخ سراج الدین بی بی صفیہ را گفت یک
 بزرگ زاده آورده ایم اورا بی کسی پس قبول جاسہ و خوردن او تو
 بکن و ما اورا تعلیم علم بکنج او قبول کرد و چندان ہر و شفقت میکرد کہ مادر
 بزرگ میکرد و شیخ کمال الدین اورا علم تعلیم و ارشاد کرد و مولانا بکے از علما قبول گشت
 و مقتدائی عصر شد کہ مذہبی شیخ جن قدس سرہ فرمودہ اند چون شیخ

کمال الدین شیخ لطیف الدین یکی بزیارت خانہ کعبہ رفتند ہر دو حضور بودند در کعبہ و
 وعدہ کردند کہ در شہر دہلی برویم اگر معین شیم در میان ما و شما قرابتی شود این وعدہ ہر دو
 اولیاً قبول کردند چون در شہر دہلی آمدند ہر دو معین شدند شیخ لطیف الدین را شیخ بکے
 شد و شیخ کمال الدین را ہم پسر شد و جن شیخ بکے بزرگ شد نکاح کردند پس شیخ کمال الدین
 را دختر شد سیاحت قرابتی شد پس شیخ بکے را دختر بی بی صفیہ شد شیخ سراج

الدین با دختر شیخ بکے بن شیخ لطیف الدین نسبت کرد و بدین سیاق اولاد در تہ اصابت
 جاری شد شیخ کمال الدین چون زیارت خانہ کعبہ کردہ باز در دہلی آمد شیخ نصیر الدین نصیر الدین

محمود اگر شما ہم حضور خواہید ماند پس نخواہد رگرتا معین شوید

بیشتر شود شیخ کمال الدین سخن شیخ نصیر الدین قبول کرد و معین شد بعد شش سال
 تا منکوحہ الفت شد زیرا چہ اوسنیاہ قام بود و روز شیخ نصیر الدین شیخ

مذہب سیر خواہر - بزرگ خود را فرمود کہ یک خانہ راست بکینہ چون شیخ
 زین الدین خانہ مرتب کرد شیخ نصیر الدین

شیخ محمد بن عمر را کرده رفت دیدند سلطان محمود بدو سه مرد را بسته اند
 شیخ گفتند شما باشید تا خیر کنم شیخ محمد رفتند خدمتکاران سلطان محمود
 دیدند گفتند شما اینی چرا آمدید یک کسیر کرد او گفت بسیار رحمت
 فرمودند و شیخ محمد بن عمر کردند رفتند او را گفتند به خیر چه حاجت
 و بندگی شیخ محمد را گفتند شما همراه کرده بروید در بار گفتند شما
 زبانی را هیچ نگویید چون شیخ محمد و والد و عم شیخ ابو محمد رفتند سلطان
 فرمود که خور و گان کیستند شیخ محمد فرمودند عم من بندگی شیخ نصیر الدین
 رحمت فرمودند سلطان محمود بسیار افسوس کردند و گفتند که مرا بسیار
 اشتیاق ملاقات بود اما چه کنم که ملاقات نکردم لبده فرمودند چه وظیفه
 بود شیخ محمد فرمودند یک هزار و دو سیت تنگ و تنگ را بسیار مبلغ
 شد و وارزانی لایق بود و در وقت نادر کشی بوده باشد که گوشه
 نشینی باشد و این چنین وظیفه بود و از این پس ذات خود چیزی بگرفتند و
 و طلب بادت نکرد و بلکه اظهار کرد و عادت بود که نصف مقدار
 کردند سلطان محمود فرمودند ملک حمید الملک را که تمام وظیفه بدید مقدار
 دو هزار ده سوار فاضل بدید حمید الملک فرمودند که این شیخ زاده اند
 این را خواهند چون جا کنی باد شاه کنند خواهند این را بشو
 خوت شود لبده سلطان فرمودند همین مقدار که هست بدید

لصوت

والفقران کرامات و مقامات اولیای ربیبین مختصر کرده شد و الله اعلم با
 سعادت قدسوس حاصل شد فرمودند حضرت شیخ نصیر الدین شیخ کمال الدین
 یکصدی اند شیخ نصیر الدین بن شیخ یوسف بن شیخ رشید الدین بن شیخ کمال الدین بن
 شیخ محمد بن شیخ محمود عرفا براهیم بن شیخ رشید الدین فرمودند چون شیخ نصیر الدین
 بن شیخ محمد الدین حداین فقیر رحلت فرمودند بدارالقرار والدوم شیخ ابو محمد
 و دو عمه بی بی خوترا و بی بی خوترا لهوری گذار شدند به خوترا جوار الکاح
 کرده بودند و با علی خان ولد نصیر خان فاروقی درین وقت دختر شد راجع عالم خوترا
 تاج خان فاروقی نسبت شد اولاد ایشان در بیکار بود و والدعم خود بودند شیخ جن
 همراه کرده بی پانیر بردند و همراه حیده دین فقیر را بهم برد چون در جاپانیر بردند
 حیده این فقیر را بهم برد چون حیدرون حیده این فقیر عا جز شد شیخ جن را
 فرمودند که مادر احمد آباد برویم ما را مشکل شود شیخ جن فرمودند که شما عجب ستم کار و با
 بادشاهن مشکل است مردمان شش ماهه مانده شما بچند روز عا جز ستمید
 شب حیدر خوترا یک سبکی شیخ نصیر الدین آمدند و میگویند که ترا مشکل شود کند و
 از جبت بزرگوار ما قبول کن تا کار را زود شود بعد چون بیدار شدند شیخ
 جن را گفتند خود کار را به برید شیخ جن فرمودند امروز جمعه است
 ملاقات به که نمیکنی ایشان گفتند شما به برید شیخ جن فرمودند اگر نیکو
 عم من چیز گفته باشد خوب است و الله را گفتند آری ما اینچنین

و قاعده حمید الملک بود که سلطان چیز ^ع فرمودند او کا نمیزد
تا دیگر ^ی پروا نگذارد و در آن مجلس ملک یوسف حاضر بود و ملک
یوسف فرمودند - و ملک ابو حمید الدی فرمان بادشاه را شوقه مقرر
داشت تمام بدید ملک حمید الملک فرمودند خوب باشد چون شیخ ^{رض} حسن
آمدند دیدند که طعام مهیا شده است ^{بنگ} و شیخ ^{حسن} هم فرمودند
که شما بروید لعه والد و جد را احمد آباد آمدند لعه از حیدر ^{روز} ۵
چیز کار دیگر کرده شیخ ^{حسن} فرمان کرده زود آمدند لعه فرمودند
که هر کار چیزش ^{کل} شود و میباید که این طعام بکشد کار تمام شود
بی بی خواست الهوری نسبت بسید کبیر شد از فرزندان سید حسین ^{نسبت}
ارزش ^ن ملک و دخترش را ^ج فاطمه ^{رض} اولاد ارشاد در برمان بود
فرمودند که شیخ لطیف الدی ^{بی} شیخ محمد الدی از حیدر ^{فقر}
شیخ نصیر الدی خورد بودند و بسیار بزرگ بودند دریا ^ن خا ^ن بزرگ ^ن کنند
بکده ^ن کنانیده است بسیار محقق آن بود روز ^ن خدمت ارشاد ^ن آمد
بود سید شمس ^ن عظیم ^ن خانه ^ن استاده بود بسیار سرکش بود ارشاد ^ن
گفتند که این خورد یک بسیار خوب خورده شد حیوان گفتند

که من از یی عاجزم بسیار سرکش است لطف مبارک الهی در سید
بشیر اثر کرد همان زمان در گوش و من کرد که من مرید شیخ فوایم
شد پس چند روز چنان با حق تعالی مشغول شد که از سکنه
اولیا گشت و مشهور صلاحت گشت خان آزاد کرد که
مرا باری غلام فخر شد بعد فرمودند حضرت صدیق
نصیر الدین چهل چهل روز طعام نخوردند بر برگ ترب افطار کردند
فرمودند که بی بی عالت بنت شیخ عزیر الدین بسیار بکل بود صاحب حال بودند فرمودند
که مرا معلوم شده است که هر که چهل روز از روح شیخ نصیر الدین طعام خورد و خدای تعالی پادشاه
او مسرت دارد فرمودند که چنان میان علم الدین فحول بودند رحلت فرمودند
بسیار برکت بوری و بسیار حمد میران و بسیار حسن نعم الدار است گردان است بودند
بسیار برکت و بسیار احمدیش سلطان جالدین شروع کردند و بسیار حسن پیش شیخ نصیر الدین
آمدند شیخ نصیر الدین لو پشت سال و دس ترک کرده بودند است ترا گفتند که شمار
احتیاج هر کشته فائده است مطالعه کنید هر چه که مشک شوارز حاصل کنید است
کند یک کردند و از حدیث گردان شیخ نصیر الدین بسیار براسم بودند و در زبان
استان رند که لکنیه بود و است را ها کلمه گویند شیخ نصیر الدین گوشه نشین
نمود با کس ملاقات نمی کردند با حضرت شیخ احمد کهنو بسیار الفت داشتند
و الساعات سعادت قدس پس حاصل شد مرا فرمودند که تو
بر حق تعالی طلب کن که رزق بیهیست بود بر اعمالها که در لاف و شتووی حق تعالی

بعد فرمودند که این دعا بخوان رب اغفر وارحم و تجا و زعما لعلم فانك انت الله اعلم
سعادت قدس کس حاصل شد فرمودند که شیخ عزیز الله و شیخ نصیر الله

و خواجه رکن الدین مرید حضرت خواجه محمد زاهد بودند و حضرت خواجه محمد زاهد وقت
رحلت بحضرت شیخ عزیز الله و حضرت شیخ نصیر الله را گفتند که شما ندانید که شیخ
رکن الدین و امیردیک پیر بستم شیخ رکن الدین را حاجی من دانید و شیخ رکن الدین را
هم چنین فرمودند و در حاجی من دانید امیر نصیر الله فرمودند که شیخ عزیز الله و شیخ
نصیر الله یکی شده و آمدند و از حضرت شیخ رکن الدین پوشیدند

قدس کس حاصل شد فرمودند در روز جمعه تاریخ بستم ماه ذی القعدة فقیه شجاع

نکاه برادر شیخ قطب محمد رفته بود روز جمعه آدم تسلیم کردم فرمودند

که مرا امشب وقت آب خوردن آب که با سندی جوشانیده بود ده مرا آواز

آواز آمد که تو هر وقت آب بخوری ترا آب بسیار کند منوش ما نوشیدیم بسیار

آمد و حرارت هم بسیار شد که شرح نتوان کرد و بعد از آن که تو آب بدهج

محور بلکه آب بنخور تا که بتو برود و ما آب بسو بخوریم تیغی حال رفت لبه

از دست غنودن آمد و دیدیم که سبکی حضرت قطب الله و قطب شیخ نصیر الدین آمدند

و بالاد کتخت پوش نشینند و فرمودند شما بر سر آمدید و بر هیچ ما آمدید

چه رایت و غده سفر بحضرت شیخ رکن الدین و علی دشتی رفتند و الله تعالی حق

سبحانه و تعالی همچون ما خواهد کرد بلکه از ما بلندتر خواهد کرد پس گفت که مرا

که گناهان ماصغیره و کبیره عفو شوند در ای فترت که نشه است از مشوسیت گناه
مانده است لعنه قطب قطب فرمودند که ماحضرت رسالت عجل مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم را عرض خواهم کرد که گناه تو عفو شود -
لعنه منبه یعنی جامع این مجالس را فرمودند که ماحضرت مراتب ترا گفته بودیم
تو قبول کردی تو به باید کرد لعنه فرمودند که در دل من گذشت حضرت مخدوم
و بایست که قطب بر آیت قرآن عمل بکنند فاستغفروا لله و استغفروا لهم الرسول و بعد
الله تو ابارحما لعنه چشم بر آتش لعنه فرمودند که حضرت قطب قطب فرمودند
که شما تقصیر کردید که نام او محمد است مریضان میگویند و خواسته گفت که شما
در تفسیر نام که اهل دنیا بادشاه درج کنید شما هشیار باشید مباد در آن
تفسیر نام که درج شود همین که شما برای حق سبحا کردید همین برای حق سبحا
باشد زیرا حق که امین ضیف عجل مصطفی است لعنه حضرت مخدوم قطب قطب
فرمودند که شما هاشیه ۲ نوب بر تفسیر قاضی قدس سرای و در دیباچه آن هاشیه
ذریع کنید رضا و شما هر چه شده است لیس است برزیده نوشته حق ضیان من
الله احمد و الحمد و المنة لعنه منبه را اگر به آمد چه فرموده بودند که اگر
در ویش حالات مخفی که در عادت وی رخفا باشد اگر پیش مردمان
بگوید معلوم شود که مرگ وی نزدیک است انا لله و انا الیه
مرجعیم سعادت قدس سرای حاصل شد شیخ ما در زحمت رحلت می
گفتند

الله الله ولا اله الا الله محمد رسول الله

چون وقت حلت قرآن از یک پهلوی به پهلوی دیگر شدند و حرارت غایت
و دیگران حاضر بودند و شنیدند و دیدند و فرمودند فاطر السموات
ولا اله الا انت و لي في الدنيا والاخرة توفيق
مسلم و احقني بالصالحين اين فقره گفت آری رحمت

وقت ظهر شده است و فقره گفت شده است بعد بجا نیت غلبه شدند
و دست بر نیت نه نهادند و مراد را گرفتند و یک لحظه در شدند

الله الله ولا اله الا الله محمد رسول الله و بجا نیت تسلیم

کردند در تاریخ بیت و شش ماه ذی القدر روز شنبه سنه ۱۲۸۵

و ثمانون و تسعمائة احمد لله و اهلته امين ما در شنبه ما منقرض است

بنیادی خدیجه قرآن یاد داشتند در ماه مبارک رمضان در تراویح یا
نه خوانند سنت میا شنبه ملک بن شیخ یوسف بن شیخ بدیع الله عرف

شیخ بدن بن شیخ عطاء الله المعروف به شیخ رتن بن شیخ زبیر الله
بن شیخ یحیی بن لطیف الدین المذکور قدس سرار هم و مادر این فقیر
امت الغنی بنت شیخ عطاء الله بن شیخ امان الله بن شیخ رفیع الله
بن شیخ سعد الدین بن شیخ عزیز الله بن شیخ یحیی بن شیخ لطیف الدین
مذکور و من تلامذ شیخ حسن محمد مرهم میا شیخ جیون حسن

اللهم مالك الملك ايسر بجانك سائرنا و اكتبه

و میان کبیر محمد بن عبدالمقتدر بن بندگی میا حسن لغم الله
 قدس سره و میان نوح و میا عبد الرزاق و میا قاسم و میان
 داوود و میا ایوب و سید جابن محمد و سید لطیف و سید الوفا
 و میا علی عباس و میا پیر محمد و میا عبد الکریم و میان
 اسماعیل و غیرهم احمد لله و املنت تمام شد
 رساله محال حسن رساله سیوم